

مباحث تاریخی

وفات سلطان ملکشاه سلجوقی

سلطان معزالدین جلال الدوله ابو الفتح ملکشاه حسن که در سال ۶۷۵ هجری بجای پدر خود سلطان ابو شجاع عضد الدوله والدين برهان امير المؤمنين الب ارسلان محمد بن جغری بيك داود بن ميكايل بن سلجوق (۴۵۵ - ۴۶۵) بسطنت نشسته و عموم امراء و سر حكردگان و شاهزادگان طایفه سلجوق در ماوراء النهر و خراسان و کرمان و عراق و شام اطاعت و تبعیت از او را پذیرفته اند چشم و چراغ خاندان سلجوقی است چه دولت این طایفه در عهد این سلطان بمنتهی درجه عظمت و بسط و شکوه رسیده و از کاشغر تا حلب یعنی از مراکز چین تا لب دریای مدیترانه جمیع بلاد شرق اسلامی فرمان ملکشاه سلجوقی و وزیر نامی او خواجه نظام الملك طوسی را میبرده و دار السلطنه اصفهان پایتخت این شاه و وزیر بر این همه کشور پهناور قدرت امر ونهی داشته است. ملکشاه چنانکه در تواریخ معتبره مضبوط است در تمام دوره سلطنت خود که نوزده سال و يك ماه طول کشیده (غیر از يك ماه اخير) وزیری دیگر جز خواجه نظام الملك که وزارت پدر سلطان یعنی الب ارسلان را نیز از ماه چهارم سلطنت او همواره عهده دار بود نداشته است باین معنی که خواجه نظام الملك طوسی در مدت نوزده سال از ایام پادشاهی ملکشاه خواجه بزرگ و سید - الوزراء دولت سلجوقی بشمار میرفته و سایر وزراء و اصحاب دیگر دیوان همه در زیر دست او کار میکرده اند.

در اواخر سلطنت ملکشاه چون خواجه پیر شده بود و قسمت عمده کارهای کشوری بتوسط پسران متعدد خواجه و کسان و بستگان او اداره میشد و ایشان هم بعزت نفوذ فوق العاده خواجه و سوابق طولانی خدمت او در دستگاه سلاجقه غالباً از

۱ - نام و القاب و نسب نظام الملك چنین است: خواجه بزرگ سید الوزراء صدر الاسلام قوام الدین غیاث الدوله نظام الملك رضی خلیفه ابو علی حسن بن علی بن اسحاق نوقانی طوسی ، تولدش در سال ۴۱۰ ، قتلش در دهم رمضان سال ۴۸۵ ، ابتدای وزارتش در یکشنبه ۱۳ ذی الحجه ۴۵۵ مدت وزارتش ۲۹ سال و هفت ماه و کسری .

جاده انصاف و میانه روی منحرف میشده و در کارها با استبداد و تحکم عمل مینمودند. ملکشاه از نظام الملک و پسران و کسان او رنجش حاصل کرد و جماعتی از وزرای زیردست و عمال مهم دیوانی نیز که وجود خواجه و نفوذ او و پسرانش را مانع ترقی خود می پنداشتند آتش نثار بین شاه و وزیر را دامن میزدند و پیوسته در شکست کار خاندان نظام الملکی می کوشیدند.

از وزرای دستگاه ملکشاه کسانی که بیش از همه در استیصال نظام الملک سعی داشتند سه تن بودند:

۱- جمال الدین ابوالفنائیم تاج الملک مرزبان بن خسرو فیروز شیرازی رئیس دیوان ظفر و انشا.

۲- ابوالفضل اسمعین محمد بن موسی براوستانی قمی ملقب بمجد الملک رئیس دیوان استیفا.

۳- عضد الدین ابو المعالی سدید الملک مفضل بن عبدالرزاق بن عمر رئیس دیوان عرض لشکر

امام ملکشاه با وجود میل قلبی بکوتاه کردن دست خواجه نظام الملک و پسران و کسان او از کارها بنا بمصلحت ملک و بیم از تولد اغتشاش در کارها علناً نمیتوانست بدوره قدرت خواجه و یاران او خاتمه بخشد بخصوص که علاوه بر نفوذ فوق العاده آن وزیر و استیلای پسران و کسان او در جمیع شعب کارهای کشوری جماعتی از لشکریان جداً از خواجه و فرزندان او حمایت میکردند طایفه ای از ایشان که «غلامان نظامیه» خوانده میشدند مستعد آن بودند که با اندک سوء معامله ای که نسبت بمخدومین ایشان روا داشته شود سر بر شورش و طغیان بردارند.

در سال آخر سلطنت ملکشاه مابین شحنة مرو که از بنندگان خاصه سلطان بود و یکی از پسران خواجه نظام الملک یعنی شمس الملک عثمان نزاع شد و شحنة مرو از استبداد شمس الملک بسطغان شکایت برد و خود برای دادخواهی بمخدمت ملکشاه شتافت.

ملکشاه سخت از این قضیه در غضب شد و تاج الملک و مجد الملک را پیش نظام الملک فرستاد و باو بیغام داد که: «اگر در ملک شریکی آن حکم دیگر است

و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمیداری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمیکنی که بر جهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان ما نمیدارند اگر می خواهی بفرمایم که دوات از پیش تو بگیرنده، خواجه از این پیغام رنجید و گفت: «به سلطان بگوئید که تو نمی دانی که من در ملک شریک توام و تو باین مرتبه بندبیر من رسیده ای و بریاد نداری که چون سلطان شهید الب ارسلان کشته شد چگونه امراء لشکر را جمع کردم و از جیحون بگذشتم و از برای تو شهر هابگشادم و اقطار ممالک شرق و غرب را مسخر گردانیدم. دوات آن تاج بر این دوات بسته است هر گاه این دوات برداری آن تاج بردارند.»

الحق این جواب خواجه سخت درشت بود و میرساند که او خود را بر دولت سلجوقی صاحب منتهی عظیم میدانند و دوام و ثبات آن را بوجود خویش قائم میپندارد ملکشاه بیش از پیش از خواجه رنجید بخصوص که پیغام رسانندگان نیز آنچه میتوانستند آب را گل آلود کردند لیکن با تمام این احوال سلطان بزل خواجه مبادرت نکرد و ظاهر آبی فرصت بهتر میگشت تا بشکلی دیگر بدفع وزیر خود قیام نماید. ملکشاه در همین تاریخ از اصفهان بسمت بغداد حرکت کرد و نظام الملک نیز در رکاب بود.

در حدود صحنه کرمانشاه شخصی در لباس صوفیان برای تقدیم عرضحالی پیش خواجه آمد و خواجه را در دهم رمضان سال ۴۸۵ کارد زد و خواجه مرد و چنین شهرت یافت که قاتل از فدائیان اسماعیلی است و از طرف این فرقه مأموریت قتل خواجه را یافته بوده است.

در اواخر ایام ملکشاه و تمام دوره سلطنت پسرش سلطان سنجر بملک ظهور طایفه اسماعیلیه و قتل و فتک ایشان نسبت بیک عده از وزرا و اکابر و علما پارهای از وزراء و حتی خود سلاطین نیز گاهی برای دفع دشمنان خویش ایشانرا بدست عمالی مخفی میکشند بعد نسبت کشته شدن آنانرا بفدائیان اسماعیلی می بستند و بعضی اوقات هم اسماعیلیه را خود باین کار وامی داشتند و سلطان سنجر که بمواضعه محرمانه

با اسماعیلیه مشهور بوده در تاریخ بچند فقره از این قبیل قتلها سخت متهم است.
 غلامان نظامیه و طرفداران خواجه بدرست یا بغلط قتل خواجه را بتحریریک
 تاج‌الملک فارسی رئیس دیوان طغرا و انشاء ملکشاه رضای باطنی سلطان منتسب
 کردند و ظاهراً این نسبت چندان بی اساس نیز نبوده است چه بعد از آنکه در نیمه
 شو‌ال‌همین سال قریب بسی و سه روز بعد از قتل خواجه ملکشاه نیز در بغداد فوت
 کرد عامه چندان از مرگ او متأسف نشدند، صاحب تجارب السلف می گوید: «گویند
 هیچ آفریده بر سلطان نماز نگزارد... و وفات سلطان بعد از وفات خواجه در نظر خلق جهان
 عظمی زیاده نداشت و ملک الشعراء و الافاضل امیر معزی در این معنی رباعی گفته است:
 دستور و شهینشه از جهان رایت خویش بردند و مصیبتی نیامد زین بیش
 بس دل که شدی ز مرگ شاهنشہ ریش گر کشتن دستور نبودی در پیش ۱»
 این بیت اخیر معزی فی الجملة اشاره ایست بصحت اصل نسبت مذکور در فوق و شاعر دیگری
 از شعرای آن عصر یعنی سید اجل عزیز بن هبة الله علوی (۴۵۹-۵۲۸) در تریض بکسانی
 که برای زوال دولت نظام الملکی و قتل خواجه اسباب چینی کرده بودند می گوید:
 عجب مدار که از کشتن نظام الملک سفید روی مرویت سیاه فام شود
 عجب تر آنکه روا داشتند کشتن او بدین امید کشان ملک و مال رام شود
 بزرگ سهوی آن قاعده ندانستند که تیغ زنگ بر آرد چوبی نیام شود
 هزار سال بیاید که تا خوردندی میان اهل مرویت چو او نظلم شود
 بیت دوم این قطعه نیز صریح است که گوینده قتل خواجه را بتصویب کسانی میداند
 که امید رام شدن ملک و مال یعنی مصالح و مقالید کارهای ملکی را در دست خود داشته
 اند یعنی اعیان درباری ملکشاه مثل تاج الملک و مجد الملک و سدید الملک و غیر هم
 بعد از قتل خواجه و مرگ ملکشاه تاج الملک باین توهم که میدان برای انجام
 مقاصد او باز شده و مانعی دیگر جهت آنکه بالاستقلال بر سراسر ممالک سلجوقی
 حکومت کند در پیش نیست بهمدستی ترکان خاتون یکی از زنان ملکشاه پسرش
 ساله او را که محمود نام داشت بالقب ناصر الدنیا والدین بسطنت برداشت و کسانی

۱ - تجارب السلف ص ۲۸۱، ۲ - برای شرح حال این سید اجل رجوع شود بتاریخ
 بیہق طبع آقای بهمینار ص ۵۷ و این قطعه در تاریخ گزیده مندرج است.

را باصفهان فرستاد تا بر کیارق پسر ارشد سلطان را گرفته در حبس انداختند. اما غلامان نظامیه که تاج الملك را عمده محرک قتل خواجه می‌شمرند شوریدند و بر کیارق را از حبس نجات داده بجان‌شینی ملک‌شاه برگزیدند و او را با خود برداشته از اصفهان بری پیش ابو مسلم سروشیاری داماد خواجه رفتند.

تاج الملك و محمود و ترکان باصفهان آمدند و پس از جمع سپاهی بدفع بر کیارق حرکت کردند و در او اخر ذی الحجه ۸۵۴ در نزدیکی بروجرده بهر اهیان او بر خوردند لیکن شکست یافتند و تاج الملك گریخت اما بزودی دستگیر شد و بر کیارق او را باصفهان آورد و خیال داشت در ازاء گرفتن ۲۰۰،۰۰۰ دینار وزارت خود را باو بسیار د ولی غلامان نظامیه شوریدند و گفتند که جز پسر تاج الملك بچیزی دیگر قانع و آرام نخواهند شد.

عاقبت در تاج الملك افتادند و او را در ۱۲ محرم سال ۸۶۴ با انتقام قتل نظام الملك قطعه قطعه کردند و بر کیارق با اشاره و فشار غلامان نظامیه یکی از سران خواجه را که ابو عبدالله حسین نام و عز الملك لقب داشت بوزارت خود برداشت. اما قصه مرگ ملک‌شاه در بغداد سی و سه روز بعد از قتل خواجه نظام الملك نیز درست روشن نیست، جمعی از مورخین مثل ابن الاثیر و هندوشاه مؤلف تجارب السلف آنرا بر اثر تبی میدانند که در حین شکار عارض سلطان شد و بعد از آن فصد کرد و از شدت ضعفی که متعاقب آن پدید آمد فوت نمود لیکن مورخین معاصر باقریب العهد بملک‌شاه علت مرگ سلطان را سمی میدانند که باو خورانده بودند. مؤلف کتاب مجمل التواریخ و القصص که کتاب خود را سال ۵۲۰ در عهد سلطان سنجر نوشته در این خصوص میگوید:

«گویند دارو دادندش ۱» و ظهیر الدین ابو الحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی چنین می نویسد: او را زهر دادند بردست خادمی و آن زهر شحم ارنج بحری بود ۲» ذهبی نیز در کتاب دول الاسلام ۳ نوشته است که «گویند فوت او بعلت خوردن طعامی مسموم بود». اگر این مسأله یعنی مسموم ساختن ملک‌شاه درست باشد چنانکه بعید نیز نمی نماید بایستی این کار بدست نظامیه یعنی غلامان و مختصین خواجه که از قتل مخدوم خود متغیر بوده و سلطان را در آن شریک میدانسته اند انجام گرفته باشد.